

فصلنامه علمی تخصصی فقه و حقوق معاصر

سال هشتم، شماره ۲۰، تابستان ۱۴۰۱، ص ۱۵۵-۱۶۸

اشتراط علم و قصد در قاعده غرور

سیدمحمدهادی رضوی خانکهدانی^۱

محمود ملکیان^۲

رضا پورمعین^۳

محمد رادمرد^۴

چکیده

با وجود اتفاق بر قبول قاعده غرور و حجیت آن نزد شیعه و سنی، در برخی شرائط آن اختلاف نظر وجود دارد؛ از جمله آنکه اگر غار و مغرور، هر دو، جاهل به فریب باشند، در این صورت برخی با استناد به این نکته که ریشه لغوی «غرور» که در مستندات این قاعده استفاد شده است، از عناوین قصدیه نبوده و بدون قصد نیز می‌تواند محقق شود، سعی بر آن داشته اند تا قاعده غرور را بدون توجه به سایر نکات اساسی بحث، شامل علم و جهل غار بدانند. اما در مقابل تعدادی از فقهاء با توجیه اشکال مذکور و خدشه در عمومیت ادله قاعده غرور نسبت به دو مورد مذکور، این قاعده را تنها شامل علم و قصد غار می‌دانند. به این شکل که گرچه غرور از افعال قصدیه نیست اما با وجود لوازمی که این واژه به همراه دارد، قصد و علم در فاعل آن، لازم می‌آید؛ زیرا دو عنوان «تزئین» و «اغفال» از لوازم دائمی غرور بوده و بدیهتا و عرفا این دو همراه با قصد هستند. با وجود قصد نیز اثبات علم، امری سهل بوده و در نهایت در تحقق عنوان غرور، دو شرط علم و قصد در شخص غار، از مسائل اساسی و غیرقابل انکار اند؛ گرچه در صورتی که گروه مقابل، این ادله را برای اثبات مدعای نگارنده کافی ندانند، شک در احراز موضوع و تردید در عمومیت عام نسبت به غار جاهل و ساهی، می‌تواند کفایت از هر گونه ادعای خلاف باشد.

کلید واژگان: اشتراط، غرور، غار، علم، قصد

۱. دانش‌پژوه مقطع درس خارج (دکتری)، رشته فقه و اصول، حوزه علمیه قم، دارای مدرک کارشناسی، رشته حقوق، دانشگاه مفید قم،

پژوهشگر فقه و حقوق،

smhadi.razavi۱۳۷۵@gmail.com

۲. دانش‌پژوه مقطع درس خارج (دکتری)، رشته فقه و اصول، حوزه علمیه قم، پژوهشگر فقه و حقوق،

smhadi.razavi۱۳۷۵@gmail.com

۳. دانش‌پژوه مقطع درس خارج (دکتری)، رشته فقه و اصول، دانش‌پژوه کارشناسی، رشته حقوق، مدرسه عالی قضاوت، قم، ایران، پژوهشگر فقه و حقوق،

yahoo@gmail.com۱۳۷۷rsimsari

۴. دانش‌پژوه مقطع درس خارج (دکتری)، رشته فقه و اصول، حوزه علمیه قم، ایران، پژوهشگر فقه و حقوق،

mohammadradmard۱۳۷۳@gmail.com

مقدمه

قاعده غرور، از جمله قواعدی است که با نگاه به حقوق افراد در روابط مالی، سعی بر آن داشته است تا حقوقی را از شخص زیان دیده که بر اثر فریب مخدوش شده، جبران نماید. این قاعده در زمره اولین قواعد فقهی است که هم از جانب فقهای شیعه و هم فقهای اهل سنت و حتی برخی دیگر از مذاهب اسلامی، مورد تأیید و استناد قرار گرفته است. به نظر می‌رسد مرحوم شیخ طوسی از فقهای امامیه، اولین فقیهی است که با استفاده از این قاعده، شخص فریب‌کار و یا به تعبیر فقهی، شخص «غار» را به جبران خسارت محکوم نموده و وی را دارای مسئولیت مدنی می‌داند.

پس از وی، به تدریج سایر فقهاء نیز قاعده مذکور را مورد استفاده قرار داده و بدین ترتیب، مباحث مختلفی در جزئیات و شرائط این قاعده در گرفته است. از دیگران فقهائی که پس از شیخ طوسی در المبسوط، به این قاعده پرداخته‌اند، مرحوم ابن ادریس حلی در کتاب سرائر، مرحوم محقق حلی در شرائع الاسلام، مرحوم علامه حلی در قواعد الاحکام و فرزند علامه مرحوم فخرالمحققین در ایضاح الفوائد بوده‌اند. از مهم‌ترین مباحثی که پیرامون این قاعده شکل گرفته است، اشتراط یا عدم اشتراط علم و قصد شخص غار در این قاعده است. در این باره، برخی، قاعده غرور را شامل صور علم، عمد، جهل و سهو غار در رفتاری که سبب فریب طرف مقابل شده است دانسته‌اند و هیچ‌گونه قیدی را در این باره نپذیرفته‌اند، برخی نیز با استناد به ادله‌ای، این شمولیت را کنار زده و علم و عمد را از شرائط حتمی قاعده غرور دانسته‌اند. پذیرش و عدم پذیرش این شرط می‌تواند در تعیین قاعده‌ای که نحوه جبران خسارت را مشخص می‌کند مؤثر باشد.

ادله‌ای که در این باره می‌تواند مورد استناد قرار گیرد، قاعدتا لغات عربی به کار رفته در این قاعده، مستندات روایی بحث، تعبیر به کار رفته از فقها در این باره و در نهایت فهم عرفی از این قاعده و بنای عقلا است که در جهت نفی یا اثبات این شرائط باید در نظر گرفته شوند. در صورت عدم اثبات این شرائط، همه رفتارهایی که احیاناً از شخص غار صادر گردیده و موجب فریب دیگری شده است، ذیل این قاعده قرار می‌گیرد و به استناد همین قاعده باید جبران خسارت زیان دیده انجام شود اما در صورتی که موارد مذکور را شرط بدانیم، مضمون قاعده چنین خواهد بود که اگر شخص غار، دیگری را بفریبد و عنصر عمد و علم او محرز شود، ذیل این قاعده قرار می‌گیرد. در حقیقت علم و عمد می‌تواند در تعریف قاعده غرور مؤثر باشد، گرچه معمولاً در یک تعبیر مشهور، این قاعده را چنین تعریف کرده‌اند که «شخص فریب خورده به شخص فریبنده او رجوع می‌کند و جبران خسارت خود را از او طلب می‌کند»، اما با این حال، دسته‌ای از فقها که این شرط را لازم نمی‌دانند، به گونه‌ای دیگر و متفاوت با ترجمه عبارت رایج «المغرور یرجع الی من غره» تعریف قاعده را ارائه می‌کنند؛ گرچه در این نوشتار، تبیین خواهد شد که مخالفت با عبارت رایج و مشهور این قاعده به خودی خود، دچار اشکالی نیست و تکیه بر آن لزومی ندارد. به هر روی آنچه اهمیت دارد، بررسی ادله این باب در فهم اشتراط یا عدم اشتراط این موارد است؛ چرا که به دلیل الگوگیری و ابتدای نظام حقوقی ایران بر مبانی فقهی، گاه می‌تواند نتایج متفاوتی در محاکم قضایی داشته باشد. به همین جهت، حقوقدانان مدنی نیز به تبع فقها به بحث از این مطلب نشستند.

الف) مفهوم شناسی

معنای غرور در لغت و اصطلاح فقیهان

غرور به معنای غفلت است در حال بیداری؛ ریشه این لغت از غرّ است که به معنای اثر ظاهر از چیزی است و گاهی به معنای این است که او را در حال غفلت در هم پیچید؛ و از این معنا است آیه ی شریفه ما «غرّک بریک الکریم» (راغب اصفهانی / ۱/۱۴۰۴ / ۳۵۸)

از گفتار لغت شناسان به دست می آید که در مادّه ی غرور، جهل و غفلت افتاده است نسبت به مغرور و کسی که خدعه شده است. ولی نسبت به غارّ، یعنی فریب دهنده و کسی که خدعه از او صادر شده است، اعمّ از جهل و عمد است؛ بنابراین، «مغرور» به کسی اطلاق می شود که از فعل و یا گفتار شخصی، در اثر غفلت و بی توجهی و یا در اثر طمع کاری، فریب خورده باشد؛ و «غارّ و خدعه کننده» به کسی اطلاق می شود که فعل و یا گفتار او دیگری را گول بزند، اعمّ از این که بداند که در اثر گفتار او یا عمل او کسی فریب می خورد یا نداند و یا در حال اشتباه باشد.

معنای غرور در اصطلاح فقهاء از همان معنای لغوی گرفته شده است؛ زیرا فقهاء عظیم الشان فرمودند: «غرور» عبارت است از صدور فعل و قول کسی که موجب ضرر و زیان بر شخص دیگری شود البته در اثر فریب خوردن از فعل و یا قول شخصی که او را فریب داده است؛ اگرچه قصد فریب دادن نداشته و یا جاهل باشد؛ چون در صدق عناوین افعال، قصد و نیت معتبر نخواهد بود، بنابراین مغرور می تواند به غارّ رجوع کند و خسارات را از او بگیرد. (بجنوردی، ۱۳۷۷ / ۱ / ۲۲۵)

معنای لغوی علم

علم در لغت به معنای دانستن، یقین کردن و دانش آمده است (معین / ۱۳۸۷ / ۷۲۲) آگاهی به عنوان مترادف علم نیز در معنای علم، معرفت، اطلاع و خبر ذکر شده است (همان / ۶۲)

معنای لغوی قصد

قصد در کتب لغت به عزم و نیز به اراده تعریف شده است، ابن منظور قصد را عزم و توجه می داند که سبب حرکت فرد به سمت چیزی می شود. (ابن منظور، ۱۴۰۴ / ق / ۱۴۸/۳)

ب) تبیین قاعده غرور

معرفی قاعده غرور، از جهت اثباتی، باید در پی بررسی ادله و مستندات، ذکر شود اما تعاریفی که فقهاء و نویسندگان در این باره ذکر کرده اند، می تواند در شکل گیری مباحث و آشنایی اجمالی با این قاعده مفید باشد. در این بخش از بیان، هرگز به دنبال تعاریف منطقی حدّی نبوده و تنها در صدد روشن شدن مفاد اجمالی قاعده هستیم و نگاه نگارنده تنها به سوی روشن شدن بحث، بدون درگیری با مباحث کم فایده است.

در تعریف این قاعده با تعابیر دوگانه ای روبرو هستیم که ناشی از شرائطی است که در این قاعده مورد اختلاف نظر است و این نوشتار سعی دارد به آن ها بپردازد. فارغ از مباحث سندی این قاعده، مهم ترین اختلاف نظری که در

حیطه دلالت آن وجود دارد و منشأ آثاری بر قاعده غرور و حتی تعریف آن است، اشتراط علم غار و مغرور یا عدم آن است. به توضیح دیگر اگر مغرور نسبت به فریبی که ممکن است در کمین او باشد، آگاه بوده و با وجود این آگاهی، خود را در معرض آن قرار دهد، نمی‌تواند تحت قاعده غرور قرار گیرد و شخص غار را به استناد مسئولیت مدنی ایجاد شده به سبب قاعده غرور، ملزم به پرداخت خسارت نماید. به تعبیر فقهاء شخص مغرور اگر خود، اقدام بر امر غرری نماید، نمی‌تواند از قاعده غرور در دریافت خسارات وارده استفاده نماید (بجنوردی، ۱۴۰۱ق: ۱۵۴).

در حقیقت در تعارض بین قواعد منجر به ضمان و قاعده اقدام، این قاعده اقدام است که حاکم بوده و بر قواعد ضمانی مقدم می‌شود. به عبارت دیگر نتیجه اجرای قاعده غرور، ضمان غار نسبت به مغرور بوده و در صورت اقدام مغرور بر غرر، قاعده اقدام مانع از اجرای قاعده غرور می‌شود و امکان جبران خسارت را ممتنع می‌سازد. مطلب مزبور مورد اختلاف نبوده و بدون شک، جهل مغرور، بخشی از تعریف قاعده غرور را تشکیل می‌دهد.

از طرف دیگر در اینکه غار در عملیات فریبکارانه خود که منجر به خساراتی بر مغرور شده است، باید علم داشته باشد یا خیر، اختلاف نظر وجود دارد. با توجه به دوگانگی آراء در این شرط، تعریف قاعده غرور نیز واحد نبوده و به تبع، متعدد است. آن دسته از فقهای که علم غار را شرط می‌دانند، تعریف را به گونه‌ای ارائه می‌کنند که فعل غرری، ناشی از علم و قصد شخص غار باشد. تلازم موجود بین علم و قصد در تعریف این دسته، ناشی از علقه ذاتی بین این دو عنوان است که وقتی شخص، قصد رفتار موصوف به فریب‌کاری را دارد طبیعتاً به آن، آگاهی نیز دارد. این مطلب مشابه مطلبی است که در مباحث جزایی تحت عنوان سوء نیت عام و سوء نیت خاص مطرح می‌شود، از این جهت که وقتی شخص غار، قصد فعل غرری را نسبت به مغرور دارد، سوء نیت عام و وقتی قصد بردن مال او و تصاحب آن را داشته باشد سوء نیت خاص دارد که این دو قصد، توأم با علم است. در نهایت وقتی شخص، قصد ایراد چنین زیان قرین به فریب مغرور را دارد، یقیناً به آن، آگاهی نیز دارد. گرچه لزوماً با وجود علم، قصد به آن محقق نمی‌شود. به هر روی در ادامه باید با عنایت به ادله، روشن می‌شود که علم و قصد تا چه میزان در این قاعده نقش ایفاء می‌کنند.

با عنایت به این نکته، برخی، قاعده غرور را به «صدور فعل عنه أوجب الضرر علیه بواسطة انخداعه عن آخر ولو لم يكن ذلك الآخر قاصدا لانخداعه، بل هو أيضا كان مخدوعا أو كان جاهلا ومشتبهها» (الموسوی البجنوردی، ۱۳۷۷: ۲۶۹) تعریف نموده‌اند؛ یعنی قاعده غرور عبارت است از اینکه هرگاه از فردی، فعلی صادر شود که به واسطه فریب، بر دیگری ضرری وارد گردد، گرچه فرد اول قصد این را نداشته است که طرف مقابل فریب بخورد - بلکه او نیز یا فریب دیگری را خورده است یا از اساس، جاهل بوده و یا امر بر او مشتبه شده است - در این صورت نیز غار بر او صدق می‌کند و ضامن خواهد بود.

در ایضاح این تعریف باید گفت: آنچه به عنوان عنصر اصلی در قاعده غرور، سبب ایجاد مسئولیت مدنی بر عهده شخص غار می‌شود فریب خوردن مغرور است؛ بدین معنا که به هر جهتی، فعل صادر شده از شخص فریبنده، سبب فریفته شدن مغرور شود، قاعده غرور، مصداق یافته است. بنابراین احوال شخص غار در این باره بی‌تأثیر است؛ خواه عالم به وصف رفتار خود باشد و خواه در نیرنگ موجود در آن رفتار، تردید داشته و یا به صورت کلی جهل داشته باشد. البته لازم ذکر است، اگر نیرنگ ناشی از فعل غار نباشد بلکه به عنوان مثال ناشی از صرف

بی‌توجهی مغرور و یا فریب شخص ثالثی باشد، در این صورت، نمی‌توان شخص اول را به استناد قاعده غرور، دارای مسئولیت مدنی دانست؛ به عنوان مثال مغازه‌ای مشهور به فروش بدلیجات (جوهرات بدلی) است و به دلایلی قانونی، این جوهرات بدلی را گران‌تر از سایر مغازه‌های مشابه عرضه می‌کند (مثل قرار گرفتن در نقطه‌ای از شهر که اجاره بهای مغازه، بیش از سایر نقاط است). حال شخصی که خواهان خرید طلا یا نقره‌ی واقعی است، بدون توجه به تابلوی مغازه و اینکه این مغازه به فروش بدلیجات اختصاص دارد و همچنین بدون عنایت به اینکه گران‌تر بودن قیمت اجناس آن، به دلیل محل مغازه است (یعنی از این جهت نیز هیچ فریبی از جانب فروشنده وجود ندارد) و بدون اطلاع از قیمت طلا، به این مغازه مراجعه کرده و یک گردن‌بند بدلی با قیمتی بیش از قیمت سایر مغازه‌ها خریداری می‌کند. پس از مدتی، واقعیت امر بر او روشن می‌شود و مدعی فریب فروشنده نسبت به او می‌گردد. در اینجا فریفته شدن خریدار، عرفاً مستند به فروشنده نیست و به عبارت دیگر رفتاری که از فروشنده صادر شده، او را فریب نداده است، بلکه بی‌اطلاعی و کم‌توجهی خود خریدار منجر به فریفته شدن او شده است. بنابراین خریدار نمی‌تواند به استناد قاعده غرور، مدعی مسئولیت مدنی فروشنده باشد. پس مطابق این تعریف، از جمله ارکان قاعده غرور این است که فعل فروشنده سبب فریب گردد.

به هر روی، در موارد دیگر ممکن است به استناد قواعد عام مسئولیت مدنی؛ مثل قاعده لا ضرر، در صورت امکان استناد فریب به رفتار مرتکب، وی را دارای مسئولیت مدنی بدانیم. این مطلب در کلام برخی فقها نیز مورد اشاره قرار گرفته است (عاملی کرکی، ۱۴۱۴ق: ۱۴۸).

مطابق نظر برخی از فقهاء که شرط علم را لازم می‌دانند (مکارم، ۱۴۱۱ ق: ۲۹۳)، تعریفی متناسب با عبارت «المغرور یرجع الی من غره»، می‌توان بیان نمود. به این شکل که هرگاه شخصی دیگری را با آگاهی و قصد، فریب دهد شخص فریفته شده می‌تواند در جبران خسارات وارده به او، به شخص غار، رجوع نموده و از او مطالبه خسارت نماید. گرچه مباحثی در نحوه دلالت این قاعده با مضمون مذکور، بر ضمان غار وجود دارد اما از آن صرف نظر نموده و تنها به این نکته بسنده می‌کنیم که شخص تنها در صورت آگاهی به فریب موجود رفتارش، دارای مسئولیت مدنی است و در صورت جهل، نمی‌توان به استناد این قاعده وی را مسئول دانست.

در این نقطه از بحث، به مباحثی که در حقوق کیفری در ارتباط با علم و انواع آن بیان شده، می‌توان اشاره نمود. علم در یک تقسیم به علم شخصی و علم نوعی منقسم می‌شود. علم نوعی به معنای آگاهی نوع افراد انسانی نسبت به «معلوم» است؛ گرچه یک شخص خاص از آن آگاهی نداشته باشد؛ به عنوان مثال هرگاه شخص بائع، مبیع را که یک خودرو ساخت ۱۰ سال پیش از تاریخ فروش آن است و در پارکینگ نگهداری شده است، بدون تحقیق مجدد در صحت عملکرد آن، اقدام به فروش نماید و پس از فروش، برخی عیوب آن هویدا شود، عرفاً علم به بروز برخی مشکلات در این خودرو وجود داشته است؛ فلذا علم نوعی به وجود این مشکل و در نهایت علم به فریب وجود دارد. علم شخصی نیز به این معناست که مباشر رفتار مذکور، خود، بالفعل به فریب آگاهی دارد. در اینکه علم به کدامین معنا در موضع نزاع، نقش آفرین است، چنین می‌توان گفت که علم شخصی یا نوعی در این باره، تفاوتی نداشته و هر دو می‌توانند به عنوان رکنی اصیل در قاعده غرور مؤثر باشند و به تعبیر روشن‌تر، گاه شخص غار به صورت شخصی و بالفعل، علم به غرور ندارد اما نوعاً چنین علمی موجود است و حتی مطابق این تعریف،

نداشتن علم شخصی نمی تواند مانع از مسئولیت غار در جبران خسارات وارده به مغرور باشد. در تصدیق اعتبار علم نوعی در مباحث شرعی، برخی روایات اشاراتی دارند^۵ که به جهت اختصار از آن صرف نظر می کنیم. تنها تفاوتی که بین دو قسم علم وجود دارد از جهات دادرسی و در مقام طرح دعوا است که از محل بحث خارج بوده و در جایگاهی دیگر باید در مورد آن گفتگو نمود. پس از معرفی اجمالی این قاعده اکنون به مستندات آن ورود کرده و شرط علم را از منظر ادله فقهی بررسی می کنیم.

ج) اشتراط یا عدم اشتراط علم به غرور در ادله

در این بخش از بحث، روایات مرتبط با عنوان غرور، کلمات فقها و بنای عقلاء در این باره را تبیین می کنیم. گرچه نگاه این نوشته به ادله مذکور، نگاه استقرائی نبوده و نیازمند بررسی و تحلیل آن ها از جوانب مختلف است؛ چرا که صرف وجود عناوین مرتبط در روایات با ویژگی هایی خاص، نمی تواند مثبت اشتراط یا عدم اشتراط باشد که در ادامه بیان می گردد. همچنین در بررسی این ادله از اجماعات محصل و منقول، خود را فارغ دانسته و ضمن تردید در حجیت اجماع در محل بحث، از آن صرفه نظر می کنیم.

۱- روایات

الف) روایت مشهور نبوی

در لسان مؤلفین روایتی مشهور به نقل از پیامبر گرامی اسلام (ص) وجود دارد که پیش از این نیز بدان اشاره شد. تعبیری که در این باره شهرت دارد، بیان می کند: «المغرور یرجع الی من غره» (النجفی الجواهری، ۱۳۶۲: ۱۴۵)؛ گرچه در انتساب این روایت به معصومین علیهم السلام تردید وجود دارد و بسیاری، این عبارت را استطیادی از مجموعه روایات مرتبط با غرور می دانند. صرف نظر از اینکه آیا روایتی با چنین عبارتی به معصومین منتسب است یا تنها یک عبارت اصطیادی است، به گفتگو از مضامین آن می نشینیم. در این جمله، بیان می شود: شخص مغرور به شخصی که او را دچار غرور کرده است مراجعه می کند. اولین نکته در این باب، اشاره ضمنی به عنصر استناد غرور به رفتار مرتکب است. به این شکل که با اتحاد ماده دو واژه پر اهمیت در این عبارت؛ یعنی واژه «مغرور» و «غار»، می توان به این نکته توجه داد که علت رجوع مغرور به غار، رابطه ای است که در ماده «غرر» بین این دو اتفاق افتاده است؛ یعنی به دلیل ایجاد غرور در مغرور به واسطه شخص غار، وی می تواند به نامبرده رجوع کرده و خسارات وارد شده بر خود را مطالبه نماید.

^۵ الواسائل، کتاب النکاح، أبواب العیوب و التدلیس، الباب ۲، الحدیث ۵.

به این نکته پیش از این اشاره کردیم که بدون انتساب غرور به غار، نمی‌توان وی را دارای مسئولیت دانست. همچنانکه به نقل از برخی محققین، عده‌ای قاعده غرور را صغرای قاعده تسبیب دانسته (الموسوی البجنوردی، ۱۳۷۷: ۲۷۲) و با اشتراط استناد رفتار به مرتکب در قاعده تسبیب، لزوم آن در قاعده غرور نیز روشن می‌شود. فارغ از این بحث فرعی، قاعدتا از تعبیر «من غره» باید انتظار بیان شرط علم یا عدم آن را داشته باشیم. در این ترکیب، یک موصول وجود دارد که تنها ناظر به ذات شخص غار و بدون توجه به ویژگی‌ها و احوال او است؛ یعنی به اقتضاء موصول بودن آن، تنها ذات مبهم یک شخص انسانی از آن قابل دریافت است. فعل «غَرَّ» ماضی از ماده «غرر» و اجمالا به معنای «فریب دادن» است. در تحلیل این واژه باید با مراجعه به لغت نامه، موضوع محل بحث را جستجو نماییم.

کتاب لغت عربی، در تبیین معنای ماده «غرر»، مختلفانند: برخی مانند فیومی در مصباح المنیر به مقتضای روش خود، تنها به ذکر استعمالات اکتفاء کرده و برای این ماده حداقل سه استعمال غفلت، خطر و خدعه را که مرتبط با موضع بحث است در نظر گرفته‌اند؛ گرچه اسعالمات دیگری نیز برای آن ذکر شده است (فیومی، ۱۴۱۴ق: ماده غرر). از بین این سه مستعمل فیه، آنچه معنای قاعده غرور را می‌تواند بیان کند، معنای سوم است؛ چرا که تنها غرور به معنای خدعه، از افعال متعدی بوده و می‌تواند نسبت به شخصی واقع شود و به تعبیر ادبی، مفعول دارد. اما دو معنای نخست در عین قرابت به معنای سوم، لازم بوده و نمی‌تواند در این نقطه از بحث مؤثر باشد. همچنانکه اصولا مصدر «غرور» از معنای سوم است و دو معنای اول، مصادری مجزا تحت عنوان «الغرة» و «الغرر» دارند. ابن فارس نیز در مقائیس اللغة به ذکر استعمالاتی در معانی مثال، نقصان، آزادی برده، سفیدی و کرم اکتفاء کرده و به استعمالات این ماده در خدعه و فریب که کاربرد فراوانی نیز دارد نپرداخته است. (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ماده غرر).

برخلاف دو کتاب قبل، ابن منظور در لسان العرب، به تفصیل، معنای خدعه و فریب را بررسی نموده و امثله فراوانی از آن به صورت مستقل و یا به نقل از سایر ادباء ذکر می‌کند؛ از جمله: و قد قال الفراء: غَرَّرْتُه غُرُوراً، قال: و قوله: وَ لَا يَغُرَّتْكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ، يريد به زينة الأشياء في الدنيا. و الغرور: الدنيا، صفة غالبية. أبو إسحاق في قوله تعالى: يا أيها الإنسان ما غرَّك بربك الكريم أي ما خدعك و سؤل لك حتى أضعت ما وجب عليك و قال غيره: ما غرَّك أي ما خدعك بربك و حملك على معصيته و الأمن من عقابه فزین لك المعاصي و الأمانی الكاذبة فارتكبت الكبائر، و لم تخف و أمنت عذابه (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ماده غرر).

با ملاحظه این سه لغت‌نامه مهم در زبان عربی، چنین به دست می‌آید که فریب یا نیرنگ که در زبان عرب، با واژه غرور، بیان می‌شود، گرچه به صورت مستقیم و صریح دارای عنصر علم و عمد از جانب فاعل آن یعنی شخص غار نیست اما همواره همراه با عمل «تزئین» از جانب فاعل است. به عبارت دیگر شخص غار از طریق زینت دهی به فعل خود سعی بر آن دارد که طرف مقابل را فریب دهد و در حقیقت از یک وسیله متقلبانه در امر خود استفاده می‌نماید. در تطبیق معنای «تزئین» با واژه‌های رایج در بحث قاعده غرور، می‌توان آن را لازمه‌ای از «قصد» شخص غار دانست. به این معنا که وی قاصدا و عمدا در صدد است تا فعل یا قول خود را برای دیگری، جلوه‌نمایی کند و از این طریق وی را بفریبد. بنابراین صرف فریب شخص مغرور بدون هیچ اقدام اضافی از سوی غار نمی‌تواند به

وسیله ماده غرر حکایت شود بلکه همه استعمالات این ماده در معنای خدعه یا نیرنگ همراه با عنصر مذکور است؛ امری که محقق خبیر، حسن مصطفوی نیز بدان اشاره داشته است. وی معنای اصلی ماده «غرر» را منحصر در حصول غفلت به تأثیر از چیزی دیگر عنوان می‌کند و «اغفال» و «تحقق تأثیر از غیر» را از جمله لوازم قطعیه آن می‌داند به شکلی که استعمال ماده «غرر» در غیر این معنا، مجازی بوده و نمی‌تواند به صورت حقیقی استعمال شود (مصطفوی، ۱۳۶۸: ماده غرر).

تحلیل کلمات این مؤلف نیز به این نکته ختم می‌شود که اغفال و تأثیر پذیری از دیگری، عرفا و حتی ذاتا ناشی از عمد و قصد غار است و اغفال بدون آن محقق نمی‌شود. بنابراین با عنایت به مطالبی که پیش از این بیان شد، قصد همواره قرین با علم است و وقتی غار، قاصد به فریب است پس علم به آن نیز دارد. خلایق که ممکن است در بحث از این روایت وجود داشته باشد، این است که سندیت آن مشخص نیست و ممکن است تنها اصطیاد فقها از مجموعه روایات مرتبط باشد. اما در این مورد نیز می‌توان چنین گفت که حتی اگر این عبارت تنها اصطیاد فقهاء از روایات دیگر باشد، با وجود توجه آنان به معنای غرور و اینکه علم و قصد از لوازم آن است و حتی نوع چینش لغات این تعبیر، همگی حکایت از لزوم علم و قصد در این قاعده دارد؛ چرا که فهم آنان از مجموعه روایات مرتبط، این مطلب بوده و نتیجه این فهم، چنین تعبیری است که آن را حکایت می‌نمایند و با توجه به لغات مستعمل در این عبارت، این شرط، غیر قابل انکار است. به این نکته در بحث تعبیر فقهاء که در آینده ذکر می‌شود بیشتر می‌پردازیم. بنابر توضیحات فوق، اشکالی که برخی محققین در این باره مطرح نموده و عنوان کرده‌اند: «غرور از جمله افعال قصديه نبوده و بدون قصد نیز محقق می‌شود و در نتیجه علم و قصد در آن شرط نیست» (الموسوی البجنوردی، ۱۳۷۷: ۲۶۹ و محقق داماد، ۱۳۹۰: ۱۶۴) مرتفع خواهد بود؛ چرا که گرچه در صدق عناوین افعال، عمد و قصد شرط نبوده و غرور نیز از عناوین قصديه نیست اما در صدق عنوان غرور، تزئین و اغفال شرط است و تحقق غرور بدون این دو عنوان خارج از وضع و موضوع له آن است و تحقق این دو عنوان نیز دائما در ملازمت با قصد است و قصد نیز از علم خالی نیست. در نتیجه با توجه به اجراء اصالة الحقیقه در روایت نقل شده، غرر بر معنای حقیقی خود جاری است و در نتیجه باید همراه با علم و قصد باشد تا قاعده غرور اجرا گردد. برخی از محققین در پاسخ این اشکال بیان دیگری دارند که قصدی بودن عناوین افعال با لزوم قصد عنوان تفاوت دارد و نمی‌توان گفت هرکجا قصد عنوان لازم است، آن عنوان از عناوین قصديه است و چنین نیست که هرکجا عنوان از عناوین قصديه نیست پس قصد عنوان هم لازم نباشد (فاضل موحدی لنگرانی، ۱۴۲۸ ق: ۲۲۵).

به نظر می‌رسد محصل این پاسخ، همان بیان نگارنده است؛ یعنی گرچه عنوان غرور در زمره عناوین قصديه نیست اما ممکن است به دلیلی خارج از ذات عنوان، قصد لازم باشد.

در پایان این بحث، اشاره به نکته‌ای در تطبیق ادبیات گفتاری حقوق اسلامی و حقوق ایران، خالی از لطف نیست. در بیان «تحقق عنصر مادی» هرگونه فعلی که از جهت مدنی یا کیفری دارای مسئولیت است، بیان می‌شود: عنصر معنوی، علی القاعده نباید مؤثر واقع شود و به عبارت دیگر در اجزاء عنصر مادی - مثل رفتار ارتكابی و رابطه سببیت - علم و عمد مرتکب مؤثر نمی‌افتد و تنها باید ذات رفتار و نحوه انتساب را بدون توجه به قصد ارتكاب اعم از آنکه عمد یا غیر عمد باشد، در نظر گرفت مگر آنکه علت خاصی اقتضای این امر را داشته باشد. آنچه در حقوق

اسلامی و ادبیات فقهی نیز کثیرا دیده می‌شود این است که در شکل‌گیری عناوین افعال، قصد را فاقد تأثیر می‌دانند و برای تحقق فعل، صرف تحقق عنوان، فارغ از قصد، نیت و علم فاعل کافی است. به نظر می‌رسد کنار زدن علم و قصد در تحقق عنوان فعل، همان شیوه‌ای است که در حقوق امروزی تحت عنوان عدم مدخلیت عنصر معنوی در تحقق عنصر مادی بیان می‌شود. توجه به این نکته دارای اثرات جالب توجهی در مباحث مدنی و کیفری است که طبیعتا این نوشته در صدد بیان آن نیست.

ب) روایات تدلیس در نکاح

در باب نکاح، روایات متعددی پیرامون تدلیسی که از جانب زوجین یا ولی یکی از آنان رخ داده است، وجود دارد که می‌تواند در بحث راهگشا باشد. یکی از این روایات، روایتی از رفاعه بن موسی است که از حضرت امام صادق (ع) پیرامون حکم نکاح واقع شده با زنی که بیماری پسی دارد، سؤال می‌پرسد. امام (ع) در پاسخ به پرسش وی، قضاوت امیرالمؤمنین (ع) در مورد چنین شخصی را حکایت می‌کنند که در صورت فسخ نکاح از جانب زوج (پس از نزدیکی) ولی شرعی زوجه، عهده‌دار پرداخت مهریه است؛ چرا که وی تدلیس نموده است. در ادامه همین روایت، حضرت می‌فرماید: اگر مردی با زنی ازدواج نماید او مهریه زن را بلافاصله پرداخت کند اما عقد این ازدواج توسط شخصی انجام شود که عیب زن را نمی‌داند، در این صورت مسئولیت اخذ میزان مهریه برعهده آن شخص ثالث نیست بلکه برعهده خود زوجه است. (کلینی، ۱۳۶۷: ۴۰۷).

در روایتی دیگر از امام صادق (ع) نقل شده است: تنها عیوبی از زوجین که نکاح را می‌توان بدان سبب فسخ نمود، پسی، جذام، جنون و نوعی بیماری جنسی است. راوی از حضرت سؤال می‌کند: اگر زوجه مدخول بها باشد، آیا مهریه به او تعلق می‌گیرد و چگونه پرداخت می‌شود؟ حضرت در پاسخ فرمودند: به واسطه نزدیکی، مهریه به او تعلق می‌گیرد اما به مثل مقداری که زوج به عنوان مهریه به زن پرداخت کرده است، ولی زوجه [که بدون اطلاع زوج از عیب، زوجه را به تزویج وی در آورده است] باید غرامت دهد (حر عاملی، ۱۴۱۴ ق: ۲۱۳).

در روایت دیگری از امام صادق (ع) که راوی آن حلبی است نقل شده که حضرت فرمودند: اگر زنی ولایت امر ازدواجش را به مردی از بستگان یا همسایگان خود بسپارد و در حالی که مرد از نقص زن آگاه نیست، آن زن را به عقد خود در آورد و [پیش از نزدیکی] پی ببرد که زن در صدد فریب او بوده و عیب خود را آشکار نکرده است چه باید کرد؟ حضرت در پاسخ راوی فرمودند: مهریه‌ای که مرد به زن پرداخته است را از زن باز پس گیرد و هیچ چیز بر عهده مرد نیست (ابن بابویه قمی، ۱۴۰۴ ق: ۸۷).

در نهایت روایتی بسیار روشن و تعیین کننده از همان حضرت (ع)، به نقل از دفتر امام علی (ع) در کتب معتبر روایی ذکر شده است: هرگاه فردی، زنی را به عقد ازدواج مردی در آورد در حالی که زن، دارای عیبی است و فرد اول که عهده‌دار انجام عقد ازدواج بوده است، آن عیب را برای زوج آشکار و بیان نکرده و بدین ترتیب او را فریفته است، زن [پس از نزدیکی] مستحق مهریه است اما زوج می‌تواند به شخص اول که زن را به ازدواجش در آورده و عیب را بیان نکرده است، رجوع نماید (طوسی، ۱۴۰۷ ق، ۴۳۲).

همانطور که مشاهده می‌شود در سه مورد از این چهار روایت به صراحت از امر تدلیس به عنوان عامل فسخ نکاح یاد شده است. در این رابطه از دو جهت می‌توان بحث را پیش‌برد:

اولاً: واژه تدلیس به شهادت ارباب لغت، تنها در صورت علم و آگاهی فاعل، صدق می‌کند و بدون وجود علم، استعمال حقیقی نیست (فراهیدی، ۱۴۱۰ ق: ماده دلس).

ثانیاً: عدم علم و جهل زوج در سه روایت مذکور، به عنوان پیش فرض امکان فسخ نکاح در نظر گرفته شده است، به صورتی که تکیه‌ی حکم مذکور در روایت، بر فقدان تبیین از جانب زوجه یا ولی شرعی اوست. در کارایی این دو جهت باید به نکاتی توجه داشت؛ از جمله آنکه گرچه این روایات در باب خاصی از فقه یعنی عیوب نکاح ذکر شده است اما با توجه به سیاق عبارات به کار رفته در آن‌ها می‌توان یقین کرد که «تدلیس» به عنوان علت فسخ نکاح که از جمله امور مدنی و مستلزم جبران خسارات وارده است، یک علت کلی برای موارد مشابه است. به تعبیر دیگر حکم ذکر شده در این روایات، منصوص العله بوده، اختصاص به مصداق نداشته و می‌توان به مواردی که این علت در آن‌ها وجود دارد سرایت داد. در حقیقت تعبیری چون «لأنه دلسها»، نمی‌تواند بیانگر علت اختصاصی باب عیوب نکاح باشد؛ چرا که التزاماً بر علتی عام دلالت دارد و آن علت عام بر سایر ابواب نیز صادق است؛ زیرا این تعبیر صغرای استدلال است؛ یعنی بیان شده است: «ولی زن، مرد را نسبت به عیب موجود در زن فریب داده است». این صغرا برای استنتاج، به یک کبرای عام نیاز دارد که بیان کند: «و هر کس دیگری را فریب دهد باید به آثار آن؛ از جمله فسخ عقد و جبران خسارات وارده، پای‌بند باشد». به تعبیر دیگر پیش فرض عبارت وارد شده در این دست از روایات، وجود یک علت عام است که اختصاص به هیچ بابی ندارد، بوده است.

نکته پایانی در این بحث، بیان رابطه این دسته از روایات با قاعده غرور است. همان طور که بیان شد، در این دسته از روایات، از واژه تدلیس استفاده شده است که با معنای تبیین شده از قاعده غرور تشابه عمیقی دارد و حتی برخی، ادعای مترادف این دو واژه را دارند؛ یعنی در تدلیس و غرور، مفهوم فریب و خدعه همراه با علم و عمد غار و مدس وجود دارد و با این بیان، ادله‌ای که حکمی را با تعلیل به «تدلیس» بیان نموده‌اند، همگی مستند قاعده غرور خواهند بود. علاوه بر این، روایاتی هم که از مضمون فریب و خدعه به عنوان علت غرامت و جبران خسارت استفاده کرده‌اند و نسبت به علم اطلاق دارند، باید با دسته مذکور از روایات که علم و عمد را لازم دانسته‌اند جمع نموده و این قید را بر آن اضافه نمود. روایات دیگری نیز در باب «نکاح أمه» و «شهادت زور» در ارتباط با موضوع وجود دارد که به جهت کفایت روایات ذکر شده در وصول به مقصود، از ذکر آن‌ها خودداری می‌کنیم.

۲- بنای عقلاء

از جمله امور مسلم نزد عقلاء، تقبیح فریب و نیرنگ در امور مالی است. عقلاء علاوه بر تقبیح، ضرری را که ناشی از غرور است، قابل جبران دانسته و غار را دارای مسئولیت می‌دانند. در کلام فقهاء، مثال‌های متعددی در این باره وجود دارد؛ از جمله اینکه هرگاه میزبان، اغذیه متعلق به غیر را به میهمان تقدیم کرده و وی میل نماید و میهمان بدین وسیله نزد مالک اغذیه ضامن و متضرر شود، وی می‌تواند به شخص غار رجوع نماید.

اما آنچه در این نوشتار اهمیت دارد این است که بیان شود عقلاء تنها در صورتی وی را مسئول زیان‌های وارده می‌دانند که علم و قصد داشته و چینی فریبی را نسبت به مغرور، همراه با قصد اعمال نماید، اما اگر این قید وجود

نداشته باشد، نه تنها از نظر عرف، وی دارای مسئولیت نیست بلکه اساساً غرور، صادق نیست. با عنایت به این نکته سرّ توجه ویژه روایات، به وجود علم و عمد در شخص غار روشن می‌شود؛ چرا که به عقیده بسیاری از فقهاء، روایات مستند قاعده غرور، همگی ارشاد به حکم عقل و سیره عقلاء بوده و حکمی تأسیسی را بیان نمی‌کند و تنها بر سیره عرف و عقلاء صحّه می‌گذارد. در نتیجه آن دسته از قائلین به عمومیت غرور نسبت به علم و جهل غار، به صورت تام نمی‌توانند به سیره عقلاء به عنوان دلیل قاعده، استناد نمایند و به عبارتی بین دلیل و مدعای ایشان رابطه تساوی وجود ندارد (فاضل موحّدی لنگرانی، ۱۴۲۸ ق: ۲۲۲). به این توضیح که عقلاء در فرض جهل غار و مغرور، قائل به ضمان غار نیستند بلکه آن را مختص حالت علم غار می‌دانند.

گرچه عدم تساوی مدعا و دلیل و به تعبیر فنی، اخص بودن دلیل از مدعا، به خودی خود قبیح نیست اما در محل بحث اینکه از طرفی بین مدعا و دلیل تساوی نباشد و از طرفی نیز روایات باب را بیانگر احکامی ارشادی بدانیم چندان هماهنگی ندارد؛ زیرا هیچ دلیل شرعی وجود ندارد که «صراحتاً» عدم اشتراط علم در غار را بیان کند و تنها دلیلی که می‌تواند از جانب قائلین آن، بر این امر وجود داشته باشد، اطلاق ادله و حمل روایات مقید بر روایات مطلق و ادعای مصداق و مثال بودن مواردی است که در روایات «همراه با علم» ذکر شده است. در نتیجه نمی‌توان از طرفی قائل به وجود حقیقت شرعی در باب غرور بود؛ چرا که فرض بر ارشادی بودن حکم به ضمان در موضوع مذکور است و از طرف دیگر نیز نمی‌توان قائل به حقیقت عرفیه در غرور و پذیرش بخشی از اعتقاد عرف در این باره بود. بنابراین قائلین به عدم اشتراط باید یکی از این دو امر را اختیار نمایند که یا حکم مذکور را ارشادی ندانند و یا اگر ارشادی دانستند باید علم را در غار شرط بدانند.

۳- کلمات فقهاء

در این باره به وفور می‌توان مؤیداتی از عبارات کتب فقهاء یافت که در آنها یا پیش فرض بر علم غار است و یا شرط مذکور در عبارات ایشان است. به چند مورد از کلمات شیخ الطائفه در این باره اشاره می‌کنیم. وی در کتاب المبسوط در بحث عاریه بیان می‌دارد که اگر شخصی، مالی را از غاصب به عاریه گرفت و پس از مدتی، روشن شد که آن مال غصبی بوده و مالک نیز بر آن بینه اقامه نمود، یکی از طرّقی که مالک می‌تواند جبران خسارت مالش را انجام دهد، مراجعه به مستعیر یا دریافت کننده عاریه است. در این بین سخن است که آیا مستعیر نیز می‌تواند به معیر یا عاریه دهنده که همان غاصب بوده است رجوع کند یا خیر؟ در این باره وجهی وجود دارد که بنا بر آن امکان این رجوع وجود دارد؛ زیرا مستعیر با این پیش فرض وارد عقد عاریه شده است که ضمان اجرت و ارش بر عهده او نباشد اما وقتی مشخص می‌شود که از اساس مال مذکور، غصبی بوده است در حقیقت غاصب او را فریب داده است؛ در نتیجه مستعیر می‌تواند به معیر رجوع نماید (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۳: ۵۸).

در این عبارت از مرحوم شیخ طوسی، عقد عاریه بنا بر نیرنگ بسته شده است. آنچه می‌تواند این حکم را شاهدهی بر محل بحث قرار دهد، این است که وقتی معیر مالی را که خود علم به غصبی بودن آن دارد و آن را از طریق عقد عاریه در اختیار دیگری قرار می‌دهد، خالی از علم و قصد فریب نیست. در بخشی دیگر از کلمات وی در بحث نکاح أمّه، بیان شده است: اگر انسانی حر با زنی که به گمانش حرّه است ازدواج نماید اما سپس مشخص شود که

زن، أمه بوده است در این صورت نکاح باطل است [مگر آنکه] مولای أمه اقدام به فریب مرد کرده باشد؛ زیرا اگر این اقدام از وی باشد و أمه را به عنوان حره معرفی نماید، در واقع او را آزاد کرده است و پس از آن نمی‌تواند به مرد نسبت به فسخ نکاح رجوع کند (همان، ج ۴: ۲۵۴).

در حقیقت در این فرض با استناد به قاعده غرور، این مرد است که به دلیل فریب خوردن، صاحب حق شده و می‌تواند زن را در عقد نکاح خود نگه دارد و عقد باطل نیست. پیش فرض این مورد نیز علم غار در فریب است. در نهایت گرچه وجود این عبارات از فقهاء، صور دیگر را نفی نمی‌کند اما حکایتگر از اهمیت علم در قاعده غرور است که مؤلفین و عالمان فقه بدان توجه داشته‌اند.

نتیجه

اهمیت قاعده غرور در مباحث مسئولیت مدنی، چندان است که بررسی شرائط و اوضاع لازم برای حجیت آن از طرفی و رابطه آن با دیگر قواعد فقهی موجب ضمان از طرفی دیگر، مهم می‌نماید. این نوشته با تمرکز بر شرائط لازم در حجیت و مداخلیت قاعده غرور در جبران خسارات وارده، سعی بر آن داشت تا با استفاده از ادله سنتی قواعد فقهی، به نقطه‌ای از بحث که غالباً مورد اختلاف است بپردازد.

به صورت کلی صوری چهارگانه در رابطه‌ی بین غار و مغرور با نگاه به علم و جهل آنان می‌توان تصور نمود:

۱. هر دو به غرور و فریبی که در معامله وجود دارد علم دارند. در این فرض با توجه به علم طرف مقابل، غرور تحقق نمی‌یابد؛ چرا که خود بر این امر اقدام نموده است. ۲. غار، جاهل به فریب بوده و مغرور، عالم به آن باشد. در این مورد نیز همانند مورد سابق، شخص، خود با علم و عمد اقدام بر پذیرش فریب کرده است و نمی‌تواند مدعی حقی، علیه غار باشد. ۳. غار، عالم به فریب و مغرور، جاهل به آن باشد که این صورت، قدر متیقن از قاعده غرور است و یقیناً مغرور می‌تواند در جبران خسارات خود به غار رجوع نماید. ۴. هر دو جاهل به فریب باشند که در این صورت بین محققین در صدق عنوان غرور و عمومیت ادله نسبت آن تردید دارند. محل بحث در این نوشته، همگی با پیش فرض حالت اخیر بوده است؛ چرا که صور قبل یا یقیناً خارج از قاعده غرور و یا یقیناً داخل در این قاعده هستند. در جهت میل به هر یک از احتمالات بحث، باید به ادله فقهی که ریشه این قاعده است رجوع شود. از جمله مهم‌ترین این ادله، روایاتی است که از منبع وحی و به واسطه اهل بیت علیهم السلام نقل شده اند. در زمره این ادله روایت نبوی مشهور است که حق رجوع مغرور به غار را به رسمیت می‌شناسد و جبران خسارات وارده بر اثر فریب را از حقوق مغرور می‌داند. این روایت خواه به شکل صحیح به معصومین (ع) منتسب شود و یا اینکه آن را اصطیادی از مجموعه روایات بدانیم، حاوی دو تعبیر «غار» و «مغرور» از ریشه غرور است که در رسیدن به هدف این نوشته، پر اهمیت است. مراجعه به کتب لغت، این حقیقت را بیان می‌کند که گرچه ماده «غرور» از عناوین قصیدیه نبوده و در ذات این واژگان، قصد نهفته نیست اما این واژه دارای لوازمی است که، مستلزم وجود قصد و عمد اند. لازمه غیر منفک از غرور، دو عنوان «تزئین» و «اغفال» است که غرور بدون وجود این دو، هرگز محقق نمی‌شود. با در نظر گرفتن این نکته و عنایت به این واقعیت که قصد و عمد نیز هیچ‌گاه جدای از آگاهی نبوده و همواره قرین آن هستند، لزوم علم و قصد در فاعل غرور (غار) به اثبات می‌رسد. بنابراین با استفاده از این روایت

مشهور، شرط علم در قاعده غرور، ضروری می‌نماید. علاوه بر این روایت، روایات دیگری نیز در ابواب مختلف فقهی از جمله عیوب نکاح ذکر شده است که می‌تواند مشکلات روایت سابق را که در سند آن تردید وجود داشت، برطرف نماید. در این دسته از روایات، غالباً از واژه تدلیس - که به اذعان اهل لغت مترادف یا قریب المعنا با غرور است - استفاده شده است. واژه تدلیس هرچند از جهت لغوی همواره دارای عمد و قصد است، اما در این روایت قرائن روشن دیگری نیز وجود آگاهی و عمد را در شخص «مدلس» لازم می‌شمرد. پس با عنایت به ترادف غرور و تدلیس، غار نیز باید دارای عمد باشد تا مسئولیت بر عهده وی آید. تنها مشکلی که این دسته از روایات در تحصیل مقصود می‌تواند با آن روبرو باشد، عدم عمومیت آن نسبت به سایر ابواب فقهی است که با وجود سیاق تعلیل به کار گرفته شده در آن‌ها این مشکل نیز قابل رفع است؛ چرا که وصف مشعر به علیت و تعلیل صریح به کار رفته در روایات، ظاهر در عمومیت تعلیل داشته و آن را به مثابه حکمی منصوص العله قرار می‌دهد. دلیل دیگری که در حقیقت مهمترین مستند قاعده غرور و بیانگر شرائط لازم برای آن است، سیره عقلاء است. عرف و عقلاء تنها در صورتی، شخص را در مقابل مغرور ضامن می‌دانند که وی علم به فریب داشته و عامدا اقدام به نیرنگ علیه مغرور نموده باشد، بلکه در صورتی غرور را محقق می‌دانند که چنین علم و قصدی وجود داشته باشد، در غیر این صورت، هرچند شخص، متضرر شده و باید زیان وارده به او جبران شود اما نمی‌توان در این حالت، قاعده غرور را مستندی برای وجود مسئولیت مدنی دانست بلکه باید با مراجعه به سایر قواعد و اصول عام، اقدام به جبران خسارت نمود. لازم ذکر است به عقیده بسیاری، روایات وارده در باب غرور، همگی ارشادی است و هر آنچه عرف بدان اشاره داشته را مورد امضاء قرار داده است. در نهایت به نظر می‌رسد فقهاء نیز با ذکر امثله‌ای در این رابطه با پیش فرض قصد و علم غار، سعی بر اشاره به اشتراط علم و قصد در غرور داشته‌اند.

نکته نهایی آن است که حتی اگر ادله ذکر شده برای اثبات شرط علم و عمد در غرور، کافی نباشد، لزوم اخذ به قدر متیقن در مقام شک در احراز موضوع، می‌تواند در رسیدن به مقصود که همان اکتفاء به مورد علم و قصد غار است، مورد توجه قرار گیرد؛ چرا که در صورت شک در صدق عنوان، نمی‌توان به عمومیت عام استناد نمود (بجنوردی، ۱۴۰۱ ق: ۱۵۴).

منابع

- ۱- ابن منظور، محمد بن مکرم، **لسان العرب**، بیروت - لبنان، چاپ اول، ج ۳، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع؛ ۱۴۰۴ ق.
- ۲- ابن بابویه القمی، **أبی جعفر محمد بن علی بن الحسین، «من لا یحضره الفقیه»**، ج ۳، ج ۲، جماعة المدرّسین فی الحوزة العلمیة، قم، ۱۴۰۴ ق.
- ۳- ابن فارس، ابوالحسین احمد بن فارس بن زکریا بن حبیب، **«معجم مقاییس اللغه»**، ج ۴، بی‌چا، دار الفکر، بیروت، ۱۳۹۹ ق.
- ۴- الأنصاری الرویفی الإفیقی، محمد بن مکرم بن علی، أبو الفضل، جمال الدین ابن منظور، **«لسان العرب»**، ج ۳، دار صادر، بیروت، ۱۴۱۴ ق.

- ۵- بجنوردی، سید محمد، «قواعد فقهیه»، ج ۱، چ ۳، مؤسسه مروج، تهران، ۱۴۰۱ ق.
- ۶- حرّ عاملی، محمد بن حسن بن علی بن محمد بن حسین، «تَفْصِيلُ وَسَائِلِ الشَّيْعَةِ إِلَى تَحْصِيلِ مَسَائِلِ الشَّرِيعَةِ»، ج ۲۱، چ ۱، «آل البيت لاحیاء التراث»، قم، ۱۴۱۴ ق.
- ۷- راغب اصفهانی، حسین بن محمد بن مفضل، «المفردات فی غریب القرآن»، ج ۱، چاپ دوم، بیروت، انتشارات دارالمعرفة، ۱۴۰۴ ق.
- ۸- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، «المبسوط فی فقه الإمامیه»، ج ۳، چ ۳، المكتبة المرتضویة لإحیاء الآثار الجعفریة، تهران، ۱۳۸۷ ق.
- ۹- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، «تهذیب الاحکام»، ج ۷، چ ۴، دار الکتب الإسلامیة، تهران، ۱۴۰۷ ق.
- ۱۰- عاملی کرکی، محقق ثانی، علی بن حسین، «جامع المقاصد فی شرح القواعد»، ج ۴، چ ۲، مؤسسه آل البيت علیه السلام، قم، ۱۴۱۴ ق.
- ۱۱- فاضل موحدی لنکرانی، محمد، «القواعد الفقهیة»، چ ۱، چاپخانه مهر، قم، ۱۴۱۶ ق.
- ۱۲- فراهیدی، خلیل بن احمد، «کتاب العین»، ج ۷، چ ۲، نشر هجرت، قم، ۱۴۱۰ ق.
- ۱۳- کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۵، چ ۳، دار الکتب الإسلامیة، تهران، ۱۳۶۷.
- ۱۴- محقق داماد، سید مصطفی، «قواعد فقه بخش مدنی (مالکیت و مسئولیت)»، چ ۳۲، مرکز نشر علوم اسلامی، تهران، ۱۳۹۰.
- ۱۵- مصطفوی، حسن، «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم»، ج ۷، چ ۱، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۸.
- ۱۶- المقرئ الفیومی، احمد بن محمد بن علی، «المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی»، ج ۲، بی‌جا، المكتبة العلمیة، بیروت، بی‌تا.
- ۱۷- مکارم شیرازی، ناصر، «القواعد الفقهیة»، ج ۲، چ ۳، مدرسه امام امیرالمؤمنین علیه السلام، قم، ۱۴۱۱ ق.
- ۱۸- معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران، انتشارات فرهنگ نما با همکاری انتشارات آراد، ۱۳۸۷ ش.
- ۱۹- الموسوی البجنوردی، السید حسن، «القواعد الفقهیة»، ج ۱، چ ۱، نشر الهادی، قم، ۱۳۷۷.
- ۲۰- النجفی الجواهری، محمد حسن، «جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام»، ج ۳۷، چ ۷، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۳ م.